

بازتاب مفهوم فرادست و فرودست در کلیدر بر مبنای نقد مضمونی

الهام فتاحی^۱، محبوبه خراسانی^۲، شهرزاد نیازی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه فرهنگ و زندگی، واحد نجف-آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف-آباد، ایران

۲. دانشیار، گروه فرهنگ و زندگی، واحد نجف-آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف-آباد، ایران

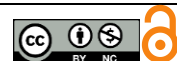
۳. استادیار، گروه فرهنگ و زندگی، واحد نجف-آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف-آباد، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: Mahboubekhorasani@gmail.com

چکیده

رمان «کلیدر» اثر محمود دولت‌آبادی یکی از برجسته‌ترین آثار ادبیات معاصر فارسی است که با زبانی نیرومند و روایت گسترده خود، تصویری عمیق از جامعه ایرانی و تحولات آن ارائه می‌دهد. این رمان نه تنها داستانی حماسی و جذاب را روایت می‌کند، بلکه به بررسی دقیق و انتقادی نظام‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه می‌پردازد. یکی از محورهای اصلی این اثر، نقد نظام طبقاتی و تأثیر آن بر زندگی افراد و روابط انسانی است. نظام طبقاتی به عنوان یکی از مهم‌ترین ساختارهای اجتماعی، در جوامع مختلف، خصوصاً جوامع سنتی و در حال گذار، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی سرنوشت انسان‌ها دارد. این نظام که مبتنی بر تقسیم‌بندی جامعه به طبقات مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است، اغلب موجب نابرابری، تضاد و تبعیض می‌شود. نقد مضمونی نظام طبقاتی، یعنی بررسی و محکوم کردن این ساختار ناعادلانه و پیامدهای منفی آن، در ادبیات به ویژه در رمان، جایگاه ویژه‌ای دارد. هدف این مقاله، انعکاس مفهوم نظام طبقاتی در رمان کلیدر از منظر نقد مضمونی است. با استفاده از نظریات جامعه‌شناسی ادبی، به ویژه دیدگاه‌های مارکس، بوردیو و دیگر نظریه‌پردازان معاصر، این تحقیق تلاش می‌کند تا ابعاد مختلف و تقابل طبقات فرادست و فرودست در اثر را بررسی نماید. طبقات اجتماعی که نه تنها در دسترسی به ثروت بلکه در دسترسی به فرهنگ، آموزش و سبک زندگی نیز متفاوت‌اند و این تفاوت‌ها بازتولید نابرابری‌ها را تسهیل می‌کند. ادبیات، رویکردی است که با نقد نظام طبقاتی، ساختارهای ناعادلانه اجتماعی را محکوم و از منظر عدالت اجتماعی آن‌ها را به چالش می‌کشد. روش تحقیق در این مقاله، روش تحلیلی-تفسیری است که بر تحلیل متن اصلی رمان و پیوند آن با نظریات اجتماعی تأکید دارد.

کلیدواژه‌ها: کلیدر، نظام طبقاتی، جامعه‌شناسی ادبیات، محمود دولت‌آبادی، عدالت اجتماعی



شیوه استناددهی: فتاحی، الهام، خراسانی، محبوبه، و نیازی، شهرزاد. (۱۴۰۴). بازتاب مفهوم فرادست و فرودست در کلیدر بر مبنای نقد مضمونی. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۱۶(۱)، ۱-۱۶.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۳ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۵ فروردین ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱۰ خرداد ۱۴۰۴

The Treasury of Persian Language and Literature

The Reflection of the Dominant and Subordinate Concepts in Kelidar Based on Thematic Criticism

Elham Fattahi^{1*}, Mahboubeh Khorasani², Shahrzad Niazi³

1. PhD Student, Department of Culture and Life, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran

2. Associate Professor, Department of Culture and Life, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran

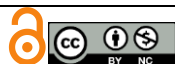
3. Assistant Professor, Department of Culture and Life, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran

*Corresponding Author's Email: Mahboubekhorasani@gmail.com

Abstract

The novel *Kelidar* by Mahmoud Dowlatabadi is one of the most prominent works of contemporary Persian literature, offering a profound depiction of Iranian society and its transformations through powerful language and an expansive narrative. This novel not only recounts an epic and captivating story but also critically examines the social and cultural systems of society. One of its central themes is the critique of the class system and its impact on individuals' lives and human relationships. The class system, as one of the most significant social structures, plays a decisive role in shaping human destinies, particularly in traditional and transitional societies. This system, based on the division of society into various economic, social, and cultural classes, often leads to inequality, conflict, and discrimination. Thematic criticism of the class system—that is, the examination and condemnation of this unjust structure and its negative consequences—holds a special place in literature, particularly in novels. The purpose of this article is to reflect on the concept of the class system in *Kelidar* from the perspective of thematic criticism. Drawing on theories of literary sociology, particularly the perspectives of Marx, Bourdieu, and other contemporary theorists, this study seeks to examine the various dimensions and confrontations between the dominant and subordinate classes in the work. Social classes differ not only in access to wealth but also in access to culture, education, and lifestyle, and these differences facilitate the reproduction of inequalities. Literature, as an approach, critiques the class system, condemns unjust social structures, and challenges them from the perspective of social justice. The research method in this article is analytical-interpretive, emphasizing the analysis of the primary text of the novel and its connection to social theories.

Keywords: *Kelidar*, class system, sociology of literature, Mahmoud Dowlatabadi, social justice



How to cite: Fattahi, E., Khorasani, M., & Niazi, S. (2025). The Reflection of the Dominant and Subordinate Concepts in *Kelidar* Based on Thematic Criticism. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 3(1), 1-16.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 11 February 2025

Revise Date: 14 April 2025

Accept Date: 22 April 2025

Publish Date: 31 May 2025

مقدمه

ادبیات به معنای مجموعه متون ادبی، مفهومی متعارف در فهم عمومی دارد و همواره بازتاب‌دهنده مسائل و ساختارهای اجتماعی جوامع بوده است در این میان، رمان به عنوان گونه‌ای از ادبیات داستانی، بیش از دیگر انواع ادبی توانسته است ساختارهای طبقاتی، تضادهای اجتماعی، و نابرابری‌های اقتصادی را به تصویر بکشد. رمان کلیدر، اثر فاخر محمود دولت‌آبادی، نه تنها روایتی از رنج و مقاومت مردمان یک منطقه خاص از ایران است، بلکه بازتابی از ساختار طبقاتی و تضادهای اجتماعی نیز به شمار می‌آید. هدف این پژوهش آن است که با تکیه بر مفاهیم نظری جامعه‌شناسی ادبیات، به تحلیل حضور و عملکرد طبقات اجتماعی در این رمان پرداخته و دریابد چگونه نویسنده توانسته است از دل داستانی روستایی، واقعیت‌های تلخ اجتماعی را بازنمایی کند. یکی از نویسندگان نسبتاً پرکار دوره معاصر محمود دولت‌آبادی است که با رویکردی نوین به مسائل اقلیمی آثار واقع‌گرای قدرتمندی درباره زندگی مردم می‌نویسد و "ارزش‌های ادبی و اجتماعی آثارش، سهم قابل توجهی در تکامل رمان برای او تعیین می‌کنند" (۱). رمان ده جلدی کلیدر که در فاصله سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۶۲ نگارش یافته است به قول خود نویسنده « بیان حماسی یک واقعیت در کشور ما است که باید بازگو و ثبت تاریخی می‌شد. » (۲). کلیدر داستان ایلات و عشایر خراسان را بازگو می‌کند و شاید بتوان در مورد آن گفت که به نوعی بازآفرینی تاریخ این قوم است. زندگی این گروه از مردم که در چهارچوب وقایع داستان شکل می‌گیرد، همان شیوه مرسوم زندگی ایلپاتی یعنی دامداری و دیم‌کاری است. بخش‌های بسیاری از متن رمان بازنمایی کشمکش انسان با طبیعت است. نمودهایی چون خشک سالی، بیماری دام، جستجوی چراگاه، اداره‌ی خانوار ایلپاتی از جلوه‌های بارز زندگی عشیره‌ای است که در کلیدر به تصویر کشیده شده است. اما در عین حال، کلیدر آینه اجتماع روستا و شهر نیز هست. تصویری که از زندگی

یک‌جا نشینی و رعیتی روستاییان خراسان ارایه شده، بیان بخشی از تاریخ اجتماعی مردم ایران است. شیوه‌های خدمت به نظام اربابی و کار و زندگی در محیط روستایی که به کشاورزی و گله‌داری منحصر می‌شود از نمودهای زندگی روستایی در کلیدر است. وجه دیگر داستان، ساختار زندگی شهری است که مکان استقرار ارباب‌ها، نظام حکومتی و سیستم نظامی است. بدین ترتیب ساختار اجتماعی کلیدر را سه ضلع مثلث بیابان، روستا و شهر تشکیل می‌دهد. داستان کتاب بیان روابط متقابل - منفعت‌جویانه یا خصمانه است. اربابان و خان‌های روستا از یک طرف با حکومتیان دارای منافع مشترک هستند و از یک سو به دست‌رنج رعیت تکیه دارند، از سوی دیگر کوچ‌نشین‌ها و عشایر نیز در گذران زندگی و حفظ منافع‌شان در برابر حکومت نیازمند خرده قدرت اربابان هستند. در بستر همین روابط است که شخصیت‌های متعدد اثر خلق می‌شوند و به حرکت در مسیر تخیل ذهنی نویسنده می‌پردازند (۱).

تصویری که نویسنده از اندیشه اجتماعی خود در اثر به نمایش می‌گذارد، « تصویر ضمنی والاشهری (مدینه فاضله) است که در آن نعمات زندگی بر پایه‌ی انصاف و عدالت تقسیم شود و تزویر و دروغ و ستمگری موجب بهره‌مندی نشود. » (۳) این گرایش اجتماعی نویسنده است که خواستار تغییرات اساسی در ساختار جامعه خود است. یکی از نکات با اهمیت در کلیدر گرایش عمیق نویسنده به بازنمایی زندگی واقعی مردم است. شناخت کامل نویسنده درباره زندگی مردم کویر و سنت‌های آن‌ها منبع غنی‌ای از آداب و رسوم مردم خطه‌ای از خراسان را فراهم آورده است. اطلاعاتی که درباره ایلات و عشایر خراسان در این کتاب مطرح می‌شود در حقیقت بیان‌گر حضور واقعی «گردهایی» است که در دوران صفویه با انگیزه‌ها و اهداف سیاسی کوچانده شده‌اند. نظام طبقاتی به معنای تقسیم جامعه به گروه‌ها یا طبقات مختلف بر اساس موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که هر یک

دارای دسترسی متفاوت به منابع و قدرت هستند (4). طبق نظریه مارکس، طبقات اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری عمدتاً به دو گروه کارگر و سرمایه‌دار تقسیم می‌شوند که تضاد منافع میان آن‌ها پایه بسیاری از تنش‌های اجتماعی است (4). بورديو (۱۹۸۴) مفهوم سرمایه فرهنگی را مطرح می‌کند که فراتر از سرمایه اقتصادی است و نقش مهمی در تداوم ساختارهای طبقاتی ایفا می‌کند (5). طبق این دیدگاه، طبقات اجتماعی نه تنها در دسترسی به ثروت بلکه در دسترسی به فرهنگ، آموزش و سبک زندگی نیز متفاوت‌اند که این تفاوت‌ها بازتولید نابرابری‌ها را تسهیل می‌کند. در ادبیات، نقد نظام طبقاتی به عنوان نقدی مضمونی، رویکردی است که ساختارهای ناعادلانه اجتماعی را محکوم و از منظر عدالت اجتماعی آن‌ها را به چالش می‌کشد (6). رمان به عنوان ژانری که امکان پرداخت عمیق به روابط انسانی و ساختارهای اجتماعی را دارد، بستری مناسب برای چنین نقدهایی است. در رمان‌های معاصر فارسی، به ویژه آثاری مانند کلیدر، این نقد نظام طبقاتی با تأکید بر ابعاد بومی و فرهنگی، جلوه‌های ویژه‌ای یافته است (7). هرچند نقد در سطوح مختلف تخصصی و عمومی رایج است اما نقد مضمونی، کشف زیباشناسی اثر و تحلیل محتوای آن نیست، بلکه این نقد با مرکزیت متن و از طریق مضامین مکرر، صور خیال و تصویرسازی‌های تکرار شونده، به عمق ذهن نویسنده راه می‌یابد و خلاف نقدهایی چون فرمالیسم و ساختارگرایی که صرفاً به مناسبات صوری متن می‌پردازند، منتقد را قادر می‌سازد تا با خوانش همدلانه و کشف منشأ مرکزی اثر، به درک و دریافت عمیق‌تری از متن دست یابد. بنابراین کشف سرچشمه تصاویر و جهت‌گیری‌های اصلی تخیل و آگاهی نویسنده از دستاوردهای اصلی این نقد است (8). متن ادبی را در معنایی که از قرن هجدهم میلادی به بعد یافته، می‌توان نوشتاری زیبا و تخیلی، خلاقانه با مضمون تعهد اخلاقی دانست. براین اساس سه ویژگی لازم است تا متنی، ادبی باشد و بنابراین، کیفیت ادبی متن یا همان ادبیت به

این سه وابسته است و چنین متنی در زمره هنرهای فاخر قرار می‌گیرد. با این گستره متنوع از متون که در ذیل ادبیات گرد آمده است و میان بسیاری از آن‌ها ناهمگونی غیرقابل اغمازی وجود دارد، به سادگی نمی‌توان فهرستی از نمونه‌های هنری و زیباشناسانه ارائه کرد که بتواند بر همه آثار ادبی صدق کند. این واقعیت نشان می‌دهد برای شناخت عواملی که این گستره ناهمگون را ذیل یک عنوان گرد می‌آورد، باید نگاه خود را از شگردهای روستاخی در متون ادبی به سوی مؤلفه‌های بنیادین ادبیت عمق دهیم. از آنجا که دولت‌آبادی نویسنده‌ای واقع گراست، بیشتر تحت تأثیر رئالیسم و ناتورالیسم - که هر دو به واقعیت‌های موجود می‌پردازند و از تخیلات ذهنی رمانتیک‌ها می‌گریزند- قرار می‌گیرد. رئالیسم از مکتب‌های فکری، هنری و ادبی اروپاست که قصد دارد، پرده از روابط پدیده‌ها بردارد و هر پدیده‌ای را با در نظر گرفتن روابط علی و معلولی آن تبیین کند. ناتورالیسم نیز بعد از مکتب رئالیسم شکل گرفت. این دو مکتب دارای عناصر مشترک هستند؛ در واقع رئالیسم مقدمه و زمینه‌پیدایش ناتورالیسم است. رئالیسم پلیدی و زشتی را از وجود انسان نمی‌داند بلکه آن را برخاسته از شرایط اجتماعی می‌داند؛ ولی ناتورالیسم فساد انسان و جامعه را موضوعی زیستی و رویدادی جبری می‌داند. با وجود این اکثر منتقدان، ناتورالیسم و رئالیسم را مصادیقی از یک مفهوم انگاشته‌اند (نصراصفهانی و همکاران، ۱۳۸۹) با توجه به آنچه بیان گردید مساله اصلی در مطالعه حاضر واکاوی نظام طبقاتی در کلیدر از منظر نقد مضمونی است. کلیدر مشهورترین داستان نویسنده نامدار و پراوازه معاصر، محمود دولت‌آبادی است. این کتاب به زبان‌های بسیاری ترجمه شده است و جدای از سبک رئالیسم آن را می‌توان در حوزه ادبیات روستایی و دهقانی و هم در حوزه ادبیات حماسه و مقاومت قرار دارد. رمان کلیدر داستان پرکششی دارد و شخصیت‌ها و حالاتشان با کوچکترین جزئیات به خوبی پرداخته شده‌اند. گویش مردمان خراسان در این اثر برای روزگاران نیامده

مضمونی پردازد. جامعه آماری پژوهش حاضر رمان کلیدر محمود دولت‌آبادی است.

مفهوم نظام طبقاتی در جامعه‌شناسی ادبیات

جامعه‌شناسی ادبیات، رابطه میان متن ادبی و ساختارهای اجتماعی را بررسی می‌کند. در این حوزه، نظریه‌پردازانی چون گئورگ لوکاک، لوسین گلدمن، و پیر بوردیو، دیدگاه‌هایی ارائه کرده‌اند که به تحلیل طبقاتی آثار ادبی می‌پردازد. از دیدگاه لوکاک، رمان بازتاب ساختارهای اقتصادی و اجتماعی زمانه خود است. گلدمن معتقد است که ساختار اثر ادبی، بازتابی از ساختار ذهنی طبقه اجتماعی مؤلف است. بنابراین، نویسنده نه در خلأ، بلکه در بستر تضادهای طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی خلق اثر می‌کند. در این چارچوب، بررسی رمان کلیدر می‌تواند درک ما را از طبقات اجتماعی در ایران پهلوی، به‌ویژه در مناطق روستایی، تعمیق بخشد.

ساخت اجتماعی

مارکس معتقد است «تاریخ جوامع گذشته، تاریخ مبارزات طبقاتی است؛ مثلاً جدال انسان آزاد و برده، تضاد ستمگر و ستمکش. این اختلاف طبقاتی در دوران ما نمایان تر می‌شود و جامعه بیش از پیش به دو طبقه عظیم که رودروی یکدیگر قرار دارند؛ یعنی طبقه بورژوا و پرولتاریا تقسیم می‌شود (4)». «بورژوا» در لغت به معنای شهرنشین مرفه و ثروتمند و ارباب است. در واقع طبقه بالای متوسط را گویند که شامل بانکداران، سرمایه‌گذاران، صاحبان صنایع و بازرگانان می‌شود (12) و مارکس آن را به عنوان طبقه سرمایه دار استثمارگر روبروی پرولتاریا قرار می‌دهد (13). در دوران معاصر، بورژوا، طبقه سرمایه دار متوسط را شامل می‌شود که بین سرمایه داران بزرگ و قشر پایین قرار دارد (14). پرولتاریا در لغت به معنای طبقه زحمتکش یا طبقه کارگری است که حیات تولید سرمایه داری به دست آنان است. این کلمه ریشه لاتینی دارد که در رم باستان به پایین‌ترین طبقات جامعه اطلاق می‌شد که مالک هیچ چیزی نبودند. اما از دیدگاه مارکس، پرولتاریا عبارت

باقی خواهد ماند. تفکر اصلی نویسنده در این اثر شعرگونه چون بیشتر آثارش، عدالت و بازداشتن زورگویان از ظلم و آرزوی مدینه فاضله‌ای است، بدون دروغ، تزویر، گرسنگی و... مفاهیمی چون دلدادگی، کینه‌توزی، مهرورزی، خیانت، جنایت، مادر، فرزند، همسر، دوست، دشمن و جریان عادی زندگی روزمره با اتفاقات نفس‌گیری که تصویر شده آنچنان پویایی و جذابیتی به این اثر می‌بخشد که خواننده با یک اثر صرفاً سیاسی و خسته‌کننده روبرو نمی‌شود. رمان عظیم کلیدر بی‌تردید بزرگترین رمان اجتماعی ادبیات ایران است. شروع خواندن این داستان تا به پایان رساندن آن بسیار دشوار است و این نه فقط به خاطر حجم رمان بلکه فضای سنگین و رویدادهای دردآوری است که خواننده را بسیار متأثر می‌کند و تا مدتها پس از پایان داستان ذهن را درگیر خود نگه می‌دارد.

پیشینه پژوهش

رمان کلیدر تاکنون از منظرهای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. برخی از پژوهش‌ها به ساختار زبانی، روایت‌شناسی و سبک نگارش دولت‌آبادی پرداخته‌اند (9)، در حالی که برخی دیگر، به تحلیل شخصیت‌ها، نقش زن یا بازتاب تاریخ در رمان توجه داشته‌اند (10). مطالعات معدودی نیز به تحلیل جامعه‌شناسی آثار دولت‌آبادی اختصاص یافته‌اند، اما تمرکز ویژه بر نظام طبقاتی در کلیدر، کم‌تر به‌صورت جامع صورت گرفته است. در پژوهش «بازنمایی طبقات اجتماعی در رمان‌های معاصر ایران» (11) نیز تنها اشاره‌ای گذرا به کلیدر شده است. هدف این پژوهش، پر کردن این خلأ و بررسی دقیق حضور و نقش طبقات اجتماعی در ساختار روایی کلیدر است.

روش پژوهش

پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای سعی دارد که به تصویر طبقه فرادست و فرودست در کلیدر از منظر نقد

است از طبقه کارگر صنعتی مزدبگیر جامعه سرمایه داری (15). مارکس با بکار بردن این اصطلاح در کتاب‌های خود به آن اعتبار تازه‌ای بخشید؛ او پرولتاریا را بزرگترین نیروی انقلابی و سازندگان دنیای فردا می‌خواند. به عقیده وی، پرولتاریا در مبارزه با بورژوا «چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نخواهد داد، اما جهانی را به چنگ خواهد آورد» (4). ظهور دو طبقه بورژوا و پرولتاریا آنگونه که مورد نظر مارکس است در ایران تحقق نیافته است. رمان کلیدر در عصری اتفاق افتاده است که عصر گذرگاه زندگی عشیره‌ای فئودالی به دوران شبه سرمایه داری است. بنابراین دو ساخت اجتماعی گسترده در ایران قرن بیستم از نمود دو طبقه ارباب و رعیتی تشکیل نظام طبقاتی در رمان کلیدر شده بودند. در کلیدر، طبقه‌بندی اجتماعی به‌وضوح قابل مشاهده است. در یک‌سو، طبقه فرودست شامل روستاییان، چوپانان و کشاورزان مانند گل محمد، بی‌بی گل، و مارال قرار دارند که با فقر، بی‌عدالتی و فشار حکومت روبه‌رو هستند. در سوی دیگر، طبقات فرادست همچون اربابان، مأموران دولتی و خوانین، نماد سلطه و قدرت‌اند. دولت‌آبادی، با زبان تصویرگر خود، ستیز و تضاد میان این دو طبقه را در تمامی سطوح داستان وارد کرده است. شخصیت گل محمد، نماد اعتراض طبقاتی و مبارزه برای کرامت انسانی است. او، فراتر از یک قهرمان فردی، نمادی از شور اجتماعی و نفی ساختار سرکوبگر محسوب می‌شود. بافت روستایی داستان و توصیف‌های دقیق از معیشت روزمره مردم، بر شدت تضادهای اجتماعی می‌افزاید. زمین، آب، و قدرت، سه مؤلفه‌ای هستند که در این رمان دست طبقه حاکم را در کنترل طبقه محروم نشان می‌دهند. برای مثال، صحنه‌هایی از درگیری‌های مسلحانه میان گل محمد و نیروهای حکومتی، بازتاب سرکوب طبقاتی در جامعه‌ای است که هرگونه مقاومت را با خشونت پاسخ می‌دهد. دولت‌آبادی با وفاداری به جزئیات، این نبرد نابرابر را نه در قالب شعار، بلکه در بستر داستانی عمیق و چندلایه روایت می‌کند. نگاه دولت‌آبادی از

نوع ناحیه‌ای و اقلیمی است که در آن‌ها، توجه اساسی به رسوم و سنتها و فرهنگ عامه مردم ناحیه خاصی دارد و کیفیت زندگی، اوضاع و احوال اقلیمی و بومی و قومی، وضعیت و موقعیت طبیعی و جغرافیایی ده یا شهر و ایالتی را تشریح و تصویر می‌کند. گرچه دولت‌آبادی خود این مسئله را چنین بیان می‌کند: «اینکه دولت‌آبادی برای طبقه خاصی می‌نویسد؛ نه! چون من اگر خودم را مقید کنم که برای طبقه خاصی بنویسم، آن وقت ناقص هستم. منتهی اینکه طبقه خاصی در من وجود مشخصتری دارد، موضوع دیگری است» (2). به تصویری از روستا در آثار او توجه می‌کنیم: از کوچه‌ها، از دشت و از دور آبگیر همه‌ای گنگ و سبک همراه با صداهایی شناس به گوش می‌رسید: عُر کشیدن گاو، شیهه‌مادیان، برخورد سم قاطر، درای گوسفند، غریو مرغابی و نعره یک مرد (16). شخصیت‌های رمان کلیدر، اکثراً رعیت رنجور و زجر دیده و محرومیت کشیده دهات و قصبات دورافتاده‌اند؛ مردمانی صبور و زحمتکش که صبح تا شام تلاش می‌کنند و دست آخر به سختی می‌توانند نان بخورنمیری به دست بیاورند و به زندگی فلاکت‌بار و سخت خود ادامه دهند. رمان کلیدر را باید در زمانه خودش سنجد این رمان بخشی از تاریخ سیاسی - اجتماعی معاصر ما را در بر می‌گیرد و رمز ماندگاری آن روابط انسانی شخصیت‌ها و خلق شخصیت‌های شاخصی در حوزه ادبیات می‌باشد که در ذهن مخاطب حک می‌شود. از جمله ویژگی‌های رمان، تعدد شخصیت‌های بی بدیل است. مثل عباسجان که دارای شخصیتی رذل، پست، فرومایه، فریب کار، دروغگو، خبرچین، بدبخت و بی چاره که حتی برای یک کف دست نان، یا یک پک عرق جاسوسی می‌کند و کارش به جایی می‌کشد که دست به پدر کشی می‌زند هرچند که.... دیگری قدیر است. لمپن روستایی. که او هم هر چقدر که تلاش می‌کند تا آدم بشود و آدم بماند، بی فایده است و مجبور می‌شود خرمن گندم را به آتش بکشد - توسط گربه‌ای که به آن نفت پاشیده. دست آخر به امید شغل دشتبانی، زندگی می‌کند.

سومین شخصیت فراموش نشدنی ماه درویش است. عاشق سینه چاک. رند تمام عیار. عارف صوفی. که کارش به گدگی و نوکری خانه بابقلی بندار، کدخدای روستای قلعه چمن می‌کشد. پهلوان گودرز بلخی، دروگر نمونه. مرد عیالوار. شخصیتی که فشار بی‌امان روزگار باعث نمی‌شود که نزد گودرز گردن خم کند. موسی جوان پر کار باهنر. استاد قالی باف. مبارز کم تجربه. شخصیت‌های ریز و درشت کلیدر بسیارند. قربان بلوچ که قربان کوچ بوده است. سالار رزاق. پدر زن پیر و از کار افتاده بلخی. کربلایی خداداد کاروان سالار افلیج. پیر خالو دالان دار. عمو مندلو هیزم کش. از شخصیت‌های فرعی که بگذریم می‌رسیم به شخصیت‌های اصلی رمان. ستار پینه دوز نماینده برجسته ضلع مثلث - شهری. بابقلی بندار نماینده و کدخدای روستایی. گل محمد ایلپاتی که متحول می‌شود - یاغی، به قهرمان رمان. نویسنده با داستان هجرت سلیمان فقر شدید و بی‌عدالتی جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که در آن زمان رایج بود. داستان بیانگر طرحی از این بی‌عدالتی در جامعه است. ذوالفقار نماد انسانی است که برای گرفتن حق خود از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کند. انتخاب نام ذوالفقار برای این شخصیت، اشاره به ذوالفقار امیر مؤمنان علی (ع) دارد که برای گرفتن حق از نیام کشیده می‌شود، ولی پیوسته در مقابل این شمشیر نیز کارشکنی‌های فراوانی می‌شده است. نویسنده در این داستان، محیطی پر از بی‌عدالتی را ترسیم می‌کند. او که از دل مردم برآمده است، در زندگی خویش همان کارهایی را انجام داده که رعیت داستان‌هایش انجام می‌دهند. او سرد و گرم روزگار را چشیده است؛ به همین دلیل مشکلات اجتماعی، عمده‌مواردی است که دولت آبادی در داستان‌هایش به آن می‌پردازد. با مطالعه آثار دولت‌آبادی، آشکار می‌شود که تمام هم و غم وی نیز بیان مشکلات توده‌های مردم است که در این میان، طبقه روستایی وضوح بیشتری دارد.

تحلیل شخصیت‌ها از منظر طبقاتی

شخصیت‌پردازی در کلیدر به گونه‌ای است که طبقه اجتماعی هر فرد، رفتار، زبان، و سرنوشت او را شکل می‌دهد. گل محمد نماینده طبقه محروم اما آگاه است؛ او نه تنها در برابر ظلم می‌ایستد، بلکه ریشه‌های آن را می‌شناسد. مارال، زنی از طبقه پایین، در کشاکش میان سنت و عشق، صدای سرکوب‌شده زنان محروم است. شخصیت‌هایی مانند بلقیس یا نادعلی، در جایگاه‌های مختلف طبقاتی، واکنش‌های گوناگون به سرکوب دارند: برخی تسلیم، برخی شورش، و برخی فرار. این تنوع واکنش‌ها، نشان‌دهنده پیچیدگی ساختار طبقاتی در جامعه‌ای نیمه‌ستنی و در حال گذار است.

طبقه حاکم

طبقه حاکم در ایران را در آن زمان، بزرگ مالکان، خرده مالکان، بازرگانان، و دیوانسالاران تشکیل می‌دادند. این طبقات در کنار همکاری با یکدیگر در جبهه مخالف رعیت قرار داشتند که دولت آبادی در کلیدر به دفعات آن را نشان داده است.

بزرگ مالکان

دولت آبادی در رمان کلیدر، شخصیت آلاجاقی را بعنوان سیمای یک زمین دار - فئودال استعماگر معرفی می‌کند. «آلاجاقی یکی از بزرگترین زمین دارانی است که ریشه‌ای در بزرگ مالکی روستا و ریشه‌ای در دیوانسالاری شهر دارد... یکی از زمینه‌های پنهان اما پردرآمد فعالیت وی شرکت در معاملات قاچاق بوده است» (17). آدم ناتاوی است این آلاجاقی. شریک دزد است و رفیق قافله. از یک طرف تریاک‌ها را خروار خروار از دست افغان‌ها می‌گیرد و با دست آدم‌هایش در همه ولایت پخش می‌کند و از طرفی دیگر با مامورها و امی‌بند و آن‌ها را یک راست روانه پا چراغ‌های فلک زده‌ای می‌کند که قرضش دور روز دیر شده. شیره بیشتر شیره کش خانه شهر را او می‌دهد. رذالت آلاجاقی تا جایی است که برای تملک املاک نادعلی به هر حيله و ترفندی دست می‌یازد. «نمی‌دانم در خانه‌ی آن کدخدا حسن چه جور عرقی به من دادند؟ چقدر

دادند و چی دادند؟.. اصلاً حالی ام نبود پای چه ورقه‌ای را خط خطی کردم! انگشت هم زدم... یکی بود انگشتم را گرفته بود و اینجا و آنجا می‌گذاشت پای ورقه و فشار می‌داد». مارکس بورژوا را در جبهه‌ی مخالف پرولتاریا قرار می‌دهد. این تضاد فکری - طبقاتی که وی همواره بر آن تاکید می‌ورزد (13) در کلیدر نمودی جدی دارد. «آلاچاقی نه تنها دورادور می‌کوشد حرکت مردمی گل محمد را به کج راهی غارتگری بکشاند، بلکه به لطایف الحیل بر آن است که جنبش دهقانی را در روستا و شهر سرکوب نماید. مهمترین حرکت سرکوب گرانه وی برای نگه داشت پایگاه طبقاتی خویش، بسیج اوباش شهر و روستاست (17). قدیر وابستگی اوباش را به آلاچاقی برای نادعلی برمی‌شمرد. می‌گفت قمارخانه دارها، هرزگان بی کار و کاردکش‌های دله، چه نشست و برخاست‌هایی با آلاچاقی دارند. اوباشی که مارکس از آن‌ها بعنوان خطرناکترین طبقات اجتماعی نام می‌برد. به اعتقاد او، هرچند این گروه به تعداد محدود، ممکن است در جنبش‌های پرولتاریا شرکت کنند، اما در بیشتر موارد، بازیچه‌ی دسیسه‌های بورژوا می‌شوند (4). چنانکه در کلیدر همکاری گسترده‌ی آن‌ها را با بزرگ مالکانی چون آلاچاقی، خرده مالکان، تجار و دیوان سالاران دیده می‌شود. این قماش آدم‌ها، دست‌های آلاچاقی هستند. گاه گاهی برایشان سفره پهن می‌کنند. برای آلاچاقی، آن‌ها حکم سپاه را دارند، منتها بی توپ و تفنگ... اما هرکدام چاقویی به آستین دارند. چرخ‌های کالسکه‌ی آقابزرگ در شهر همین‌ها هستند. در این زمان، وجود ارباب‌هایی چون آلاچاقی، حاجی خرسفی و نجف سنگردی، برای نشان دادن مراتب مختلف در نظام ارباب - رعیتی ضرورت تام داشته است. آلاچاقی از بزرگ مالکانی است که در شهر جایگاه قدرتمندانه‌ای یافته است و از طریق مباشرش، بابقلی بندار، قدرت خود را اعمال می‌کند، اما دیگران ارباب‌های کوچک تری هستند که همچنان در محدوده روستاها ماندگار شده اند. بابقلی بندار ظاهراً نماینده آلاچاقی است، اما قابل پیش بینی است

که با قبضه کردن تدریجی همه کارها، سرمایه دار آینده خواهد شد. این گروه از آدم‌ها، به دلیل اشتراک در منافع و مواضع، گفتار و کرداری به نسبت همسان را بروز می‌دهند؛ درست مانند همنازی یک ساز واحد به وسیله چند نوازنده (18).

بازرگانان

نمود دیگری از طبقه‌ی حاکم، سیمای بازرگانان و تجار شهری است. یعنی کسانی که با احتکار، ایجاد بازار سیاه، بلعیدن دارایی‌های کوچک‌تر، اجاره داری و خرید و فروش اراضی کشاورزی و مسکونی، درآمدهای سرشاری کسب کرده اند. نمایندگان برجسته این طبقه، حاج ملک غوزه چی و تاج سلطان جوینی هستند که می‌کوشند با هدایت اوباش شهر، پایه‌های نظام را استوار کنند (17). روبه روی فریخش، حاج ملک غوزه چی نشسته بود... حاج ملک به عنوان نماینده تجار به او معرفی شده بود... آقای فرماندار گفت: ما به شکرانه سلامت... اعلی حضرت همایونی تصمیم داشتیم فردا جشن بگیریم... البته این پیشنهاد به موقع از طرف حاج ملک داده شده... که تصمیم دارند بازار را چراغانی کنند و مراسم دعاگویی به جان اعلی حضرت برپا کنند. نویسنده در جایی دیگر، حمله به چاپخانه‌ها و دفترهای حزبی را تحت رهبری تاج سلطان بیان می‌کند: دسته تاج سلطان که هجوم را از ناحیه شمال شهر آغاز کرده بودند، اکنون به نزدیک چاپخانه آقا افشار گره خورده بود و در تخته دکان را درهم شکنده بود و همچنان در کشاکش بود. تکه‌های وسائل، اوراق، ماشین چاپ و دیگر چیزها بر سر دست‌های اوباش تاج سلطان به خیابان... پرتاب می‌شد... دولت آبادی هم چنین از اتحاد این اقشار با دیگر طبقات حاکم در سرکوب طبقات زیردست سخن می‌گوید. فرماندار گفت: حقیقتاً آقایان تاج سلطان و آلاچاقی نظر دادند که می‌شود با دست‌های خود این مردم، جلو اخلاگران را گرفت... من به شخصه با این عقیده موافق هستم.. گمان می‌کنم که آقایان شهردار و رئیس شهربانی هم در این باره با هم، هم‌عقیده هستند.

خرده مالکان

جز بازرگانان و بزرگ مالکان که در طبقه بالای متوسط جای می‌گیرند. می‌توان از خرده مالکان نام برد که جزء طبقه متوسط هستند. و به قول مارکس میان پرولتاریا و بورژوا در نوسان و در عین حال بخش مکمل جامعه‌ی بورژوازی هستند (4). بسیاری از آنان در شهرها به سر می‌برند اما شمار فراوانی نیز در روستا سکونت دارند که از موقعیت برتر در میان جامعه‌ی دهقانی برخوردارند. این افراد در جامعه‌ی روستایی غالباً به مشاغلی چون معلمی و کدخدایی و امثال آن می‌پردازند (12). برجسته‌ترین سیمای خرده مالک مرفه در کلیدر، بابقی بندار است که آلاچاقی، وی را به کدخدایی قلعه چمن برگزیده است؛ نویسنده از طریق توصیف نحوه زندگی بابقی، محل سکونت او، رابطه‌اش با رعایا، مستخدمین و کارگراها، تابلویی بسیار جالب از روستای دهه‌های سی و چهل که از هر حیث در انقیاد کدخداست، پیش چشم ترسیم می‌کند (7). او کار خود را با پیله وری آغاز کرده است. نیاز رعیت مستاصل به پیله ور، باعث انباشت سرمایه در دست‌های او از یک سو و افزایش بدهی‌های روستایی به وی از سوی دیگر می‌شود. نویسنده منش و شیوه برخورد این طبقه با رعایا را اینگونه تحلیل می‌کند (17). آدم را سر سفره‌اش می‌نشانند و تا جا دارد برایش حساب درست می‌کنند... راضی می‌شود گندم بدهد اما به قیمت خون باباش. هرچند دلش می‌خواهد می‌کشد روش... با انبر صد و بیست تومن از او می‌کنم تا بهار دویست تومن پس بگیرد. آنچه اصلان (پسر بندار) درباره وی می‌گوید، گواه این مطلب است که اندیشه سودجویانه این طبقه تمام مناسبات خانوادگی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. پدر من به دیو می‌ماند، می‌بینی از همین زن چی درست کرده؟ چشم هایش کم سو شده تا یادم می‌آید از مادر من هم کار می‌کشید... پدرم به گرد گرفته بود، نان خانواده آلاچاقی را همی جا پخت کند... من همیشه پی هیزم می‌رفتم و مادرم سر تنور بود... تا مادرم مرد، کار ما همین بود، مادرم پیش از آنکه

بمیرد، کور شد، آتش تنور کورش کرد. بندار به عنوان طبقه متوسطی که « واسطه بی دنیای شهری و روستایی در عین حال، نماینده قدرت دولت مرکزی در روستاها به شمار می‌آمدند» (12) با واسطه‌گری میان آلاچاقی و افغان‌ها بر کار تقسیم و فروش تریاک نظارت دارد. او بدین ترتیب موفق شده بر تمام شیره کش خانه‌ها که نهاد اقتصادی بسیار مهمی به شمار می‌روند، مسلط شود. تریاک افغان‌ها به دست ما می‌رسد... آلاچاقی با بلوچ‌های سرحد، ساخت و پاخت کرده و آن‌ها هم جنس افغان‌ها را برایش می‌آورند و او هم به ما می‌دهد که برایش تخس و تنک کنیم. در جایی دیگر بابقی بندار می‌گوید: نکند نان گندم زیر دلت زده ها! اگر لقمه راحت زیر دلت زده، دیگه چرا دم به ساعت لگد می‌پرانی؟! آن کارگاه را من به امید تو راه انداخته‌ام. روی قولی که پیرخالو از بابت تو به من داد، سه شاهی صناری که به دست و بالم بود مایه گذاشتم... بندار امان لب گشودن ب دیگری نمی‌داد. دکمه یقه حسنی‌اش باز بود و عرق چسپنده‌ای از شیارهای پیشانی‌اش به روی شقیقه و سپس به میان ریشه‌های جوگندمی‌اش. کلیدر، گذشته از بندار از حضور دیگر خرده مالکانی چون، علی اکبر حاج پسند، نجف ارباب، حاج سلطان خرد خرسفی و ارباب تلخ آبادی سخن می‌گوید، که سیمای استثمارگرانه هریک را در وجوه مختلف به ویژه در برخورد با رعیت و بهره‌کشی از آن‌ها نشان می‌دهد.

دیوان سالاران

گروه دیگر از این طبقه متوسط را دیوان سالاران تشکیل می‌دادند که سرگرد فربخش، سروان غزنه، سرهنگ بکتاش از چهره‌های بارز این طبقه اند. « افراد طبقه متوسط در موارد معدود... با کارگران متحد می‌شوند تا از یک سیاست مدار ناراضی حمایت می‌کنند اما در موقعیت‌های عادی با طبقات اجتماعی بالاتر از خود (بورژوا) یکی می‌شوند» (12). از جمله این معدود افراد می‌توان از فربخش، رئیس ژاندارمری سبزووار نام برد که با گل محمد رابطه‌ای دوستانه دارند. او، افسری فعال در جنگ جهانی دوم بود، اما از آنجایی که

در جوانی بارها، بازیچه قرار گرفته است، گل محمد را در خفا یاری می‌دهد. بی پرده پوشی بگذار بگویم دارند مرا از اینجا دور می‌کنند من آمده‌ام به تو بگویم که بدخواه تو نبوده‌ام بلکه هواخواه تو بوده‌ام خبر از این دارم که می‌خواهند گل محمد سردار را بکشند؛ این حکم دیری است که به من داده شده.... من به همین بهانه آمده‌ام به دیدن تو. وگرنه در دیگر موقعیت‌ها، همکاری گسترده دیوان سالاران با آلاچاقی نشان از اتحاد دارد. «دیوان سالاران آنچه را او از جنایت، بهره‌کشی از دهقانان، غصب اراضی موقوفه و پخش تریاک در روستا و شهر انجام می‌دهد، ندیده می‌گیرد و وی نیز در برابر، با انجام خدمات جنبی از نوع بسیج و سازمان دهی اوباش در روستا و شهر، برپایی نمایش و تظاهرات خیابانی می‌کوشد خشنودی مدیران اجرایی را به خود جلب کند» (۱۷).

طبقه رعیت

منظور از طبقه رعیت، طبقه فرودست جامعه است که به نوعی مورد استثمار طبقات فرادست قرار گرفته‌اند. با این نگاه، کارگران اعم از شهری و روستایی، رعایا و عشیره، در این طبقه جای می‌گیرند. موسی یکی از سالم‌ترین اعضای اتحادیه دهقانی و هواداران حزب است. او اعلامیه‌های حزب را از "آقا افشار" گرفته در "هاشم آباد" به "غضنفر هاشم آبادی" می‌دهد تا یک نفر باسواد آن‌ها را برای رعیت بی سواد بخواند و با حقوق صنفی خود آشنا شوند. "غضنفر" نیز از پیگیرترین شخصیت‌های مؤثر در جنبش دهقانی روستاهای "هاشم آباد" و "آب باریک" در "سبزوار" است و ترسیم سیمای انسانی و مردمی او در ادبیات داستانی و روستایی کشورمان، بی نظیر است. نخستین اقدام "گل محمد" برای سازماندهی و بسیج نیروها بر ضد برخی اربابان و به تبع آن دولت، گردآوری اسلحه و نفقات است. "می‌خواهم پیغام ما را به فربخش برسانید که اگر پیش از تفنگ هایش، زبانش را به کار می‌انداخت، بهتر بود. به او بگویند قشون قشون هم اگر تفنگچی روانه کند دنبال ما، زنده بر نمی‌گردانیمشان". "سرگرد فربخش" سیمایی

ملی، انسانی و مردمی دارد و با حکومت "محمد رضا شاه" موافق نیست. او خود به دلیل میهن پرستی مدتی در بازداشت سربازان ارتش سرخ و اشغالگر شوروی بوده است و از تسلیم کشور به بیگانگان، دلی پر خون دارد. او تلویحاً از طغیان "گل محمد" بر ضد دولت و اربابان و بزرگ مالکانی مانند "آلاچاقی" خشنود است و شخصاً نمی‌خواهد در برابر او آشکارا مقاومت کند و حتی برای او اسلحه می‌فرستد و چنان که در جلدهای بعدی رمان می‌خوانیم مانع از برخورد نیروهای ژاندارمری با تفنگچیان "گل محمد" می‌شود و می‌کوشد او تباه نشود.

کارگران

نگاه مثبت دولت آبادی به کار و نیروی کار در آینه ظرافت‌های توصیفی وی انعکاس یافته است. کوره دکان هنوز سرخ بود. اکبر... آهنی تافته به دندان انبر گرفته بود و بر فتیله گذاشته آهن پتک می‌کوفت؛ پاره آهن گذاشته در پیچ و تاب نرم تن خود، در کام سندان و پتک قواره می‌گرفت و نیز آنجا که از جدال سرانگشتان با تاروپود و فرش سخن می‌گوید، گویا حظ وافر نویسنده در پناه این توصیف پنهان است: موسی به یاد کار خود (افتاد)... به هنگام که از راه انگشتانش در نقش نقش فرش بافته می‌شد، چندان که دیگری و حتی خود را حس نمی‌کرد که مستحیل در کار و آغشته به کار و بی خود از خود می‌شد در کار؛ چنان که انگار در معاشقه می‌بود با کار، بی منی و تویی، گره، نقطه وصل. در نگاه نویسنده به همان درجه ارزش بخشی وی به کار، عمق بیزاری وی از سربار بودن و بیکاری نمایان است: خمیر با کار نپورانیده‌اند و نپرداخته‌اند؛ بی کارگانند هرکاره و هر جایه؛ پس سرگشتگانند... که سرانجام در هیچ جای و یا هیچ کار، روزگار می‌گذرانند. دولت آبادی، هرچند همچون مارکس، بینشی اغراق گونه نسبت به پرولتاریا ندارد، اما تقریباً تمام رمان نمودی از اندیشه‌های حمایت جویانه وی از این طبقه است. طبقه‌ای که عشیره، معدودی از کارگران شهری و روستایی و کثیری از رعایا را مشمول خود ساخته است.

از کارگران شهری، هرچند تصویر شفافی از زندگی آن‌ها بیان نشده، می‌توان اکبر آهنگر و مهدی دوچرخه ساز را نام برد. این کارگران که در عین حال نیروی آگاه و انقلابی رمان هستند سرانجام در ماجرای شبه کودتایی پس از واقعه تیر خوردن شاه، از پای در می‌آیند. کارگران روستایی نیز بخشی چون کارکنان قالی بافی، دائمی و برخی دیگر همچون گروهی از رعایا، کارگران فصل به شمار می‌آیند. حضور دختران گودرز بلخی در رمان به عنوان کارگران قالی بافی، در هاله‌ای از ابهام بیان شده است. موسی نیز سرکارگر این قالی بافی است. او با داشتن اندیشه‌های سیاسی و آگاه و با شخصیتی محافظه کارانه در خدمت بندار است. گفت وگویی موسی با پدرش موید این گفته مارکس است که «رنجبران (کارگران) همواره مورد بهره کشی سرمایه‌اند» (19). این باقلی بندار، چطور همراهت تا می‌کند؟ مثل همه آن‌ها که با فرمانبردارهایشان تا می‌کنند. مزدت را به اندازه می‌دهد؟ نه! کل مزدی که قرار گذاشته کم است. تازه نصفی از ه مان مزد را هم پیش خود نگاه می‌دارد. برای اینکه ریشم پیشش گرو باشد و من مجبور باشم سرکارش بمانم، اصلش را بخواهی، گروکشی است. تنها کارگران مشمول این بهره کشی نیستند، بلکه لکه استعمار دامان دیگر رعایا را نیز می‌آلاید. نویسنده از زبان موسی فقر رعیت و نیازمندی‌های آن‌ها را به اربابان بیان می‌کند که تاسف وی از این امر را از خلال این سطور به ویژه جملات انتهایی می‌توان دریافت: این رعیت‌ها را می‌بینی.... درست میانه زمستان کفگیرشان به ته دیگ می‌خورد... دیگر یک دانه گندم هم برای پیش دندان موش، ته خانه هاشان گیر نمی‌آید، کیسه‌های خالی را برمی دارند و رو به خانه (بندار) به راه می‌افتند. مثل گداها، گردن کج می‌کنند. باقلی هم.... کیسه هایشان را پر از جو و گندم می‌کند، اما به نرخ خون پدرش... دو سه ماهی شکم بچه هایشان را سیر می‌کنند... باز در میان زمستان رو به در خانه بندار می‌آیند تا گندمی که خودشان کاشته اند، آبیاری کرده اند، درو و خرمن کرده اند و کوبیده‌اند، را

به قیمت یک برابر و نیم از دست بدار، گدایی کنند. کلیدر داستان زجر کشیدن‌های روستائیان است. گاه بیانگر ابراز ناباوری شان به یک مرگ تدریجی با خشمی همچون آتش زدن خرمن از سوی قدیر و گاه ستیزی آگاهانه چون تلاش گودرز بلخی، علی خاکی، قربان بلوچ و موسی. گودرز بلخی نمادی از منش کارگری- روستایی نویسنده است. او بهترین دروگر قلعه چمن است و در عین حال نیازش به دروگری او را از ایستادن در برابر ارباب باز نمی‌دارد، او پیکار طبقاتی را سخت باور دارد و در این زمینه با دیگر شخصیت‌های آگاه همچون علی خاکی و... هم داستان است. از این رو او و همفکرانش در جبهه‌ی مقابل بورژوا جای می‌گیرند. و همین نگرش کفایت تا در واقعه آتش زدن خرمن به عنوان عاملان این جنایت مورد شکنجه اربابی قرار گیرند. آنچه علی خاکی در مقام دفاع از خود می‌گوید، نشان از آگاهی طبقاتی‌ای گروه از رعیت است «اگر می‌خواهند مرا بکشند، بگذار بکشند اما شما بدانید که من، هر خوشه گندم را، اگر هم مال دشمنم باشد، مثل سر بچه‌های خودم عزیز دارم. نه نمی‌توان عزیز خودم را، دشت گندم را آتش بزنم... فکرش هم برای من محال است. نه. من جگر خودم را آتش می‌زنم اما گندم را نه». آنگونه که پیداست غم نان و سرپناه که هدف‌های اصلی انسان در سپیده دم تاریخ بشر بوده و هنوز در کانون کوشش‌های انسان کنونی قرار دارد، در جامعه کلیدر تحت سیطره حاکمیت ستمگر نیز، این نمود به خوبی هویدا است.

نتیجه‌گیری

ادبیات آینه تمام نمای یک ملت و هر اثر ادبی نشانی از یک دوره تاریخی دارد، کتاب‌های بزرگ داستانی از مهم ترین منابع برای تحقیقات اجتماعی، روانشناسی و تاریخی است. در میان آثار اجتماعی معاصر، آثار نویسندگانی چون علی‌اشرف درویشیان، صمد بهرنگی و احمد محمود نیز به نظام طبقاتی پرداخته‌اند. اما آنچه کلیدر را متمایز می‌سازد، وسعت داستان، تعمق شخصیت‌ها

و ترکیب واقع‌گرایی با حماسه است. درویشیان، با رویکردی تلخ و مستقیم، چهره زشت فقر را نشان می‌دهد، ولی دولت‌آبادی، با زبان شاعرانه و نثر پرتصویر، شکلی داستانی و چندبعدی به ستم اجتماعی می‌بخشد. این رمان، در کنار رمان‌هایی چون "زمین سوخته" احمد محمود، یکی از قوی‌ترین بازنمایی‌های طبقاتی در ادبیات فارسی به‌شمار می‌آید. دولت‌آبادی به عنوان نویسنده‌ای که به مسائل اجتماعی بیش از همه نظر دارد با انعکاس مسائل جامعه و مردم مهم‌ترین دوره‌هایی از زندگی یک ملت را به تصویر کشیده است. نقش جامعه نیز در پدید آمدن آثار وی غیر قابل انکار می‌باشد. با بررسی رمان ده جلدی کلیدر می‌توان به صحت ادعای جامعه‌شناسی ادبیات که به نقش جامعه و گروه‌های اجتماعی در خلق آثار ادبی به صورت چشمگیری تأکید دارند، پی برد و انعکاس جامعه را در آن به خوبی مشاهده نمود.

داستان بی‌همتای کلیدر بر روی سه بستر عشایری - ایلای، روستایی و شهری بنا شده است. عشایر نیازمند و وابسته به روستا و شهر هستند. روستا خود نیازمند عشایر و شهر، و حلقه واسط آن دو. شهر نیز وابستگی تام و تمام به روستا و عشایر. این وابستگی‌ها از نیازهای مادی شروع می‌شود تا الی آخر. دولت‌آبادی با علم و آگاهی بر این وابستگی‌های لاینقطع اقدام به خلق رمانی با چنین عظمت و بزرگی کرده است. در برهه‌ای که مناسبات تولیدی از فئودالی - ارباب رعیتی - به سوی بورژوازی با ایجاد کارخانه‌های مونتاژ - و گاها مادر پیش می‌رود، هر یک از اضلاع این مثلث - عشایر، روستا و شهر - تکمیل‌کننده دیگری است. نبود هر کدام از آن‌ها نقصی بزرگ در رمان خواهد بود. با استناد به نظریه مارکس، رمان کلیدر را می‌توان نمونه‌ای برجسته از نقد تضاد طبقاتی دانست که در آن تضاد میان مالکین زمین و کشاورزان رعیت، محور اصلی درام است (4). دولت‌آبادی با به تصویر کشیدن این تضاد، ساختار ناعادلانه‌ای را نقد می‌کند که در آن طبقه حاکم به دنبال حفظ منافع خود است و طبقات پایین‌تر در وضعیت

فلاکت و محرومیت به سر می‌برند. نظریه بوردیو درباره سرمایه فرهنگی نیز در تحلیل شخصیت‌هایی که از طریق دانش و فرهنگ موقعیت خود را حفظ یا تغییر می‌دهند، قابل استفاده است (5). این نظریه به فهم بهتر نابرابری‌ها کمک می‌کند که صرفاً اقتصادی نیستند بلکه فرهنگی نیز هستند. از سوی دیگر، نقد مضمونی در کلیدر به صورت یک موضع اخلاقی و اجتماعی مطرح می‌شود که دولت‌آبادی به کمک آن به بازسازی تصویری ناصحیح و ناعادلانه از جامعه می‌پردازد. پیام اجتماعی رمان، دعوت به تغییر و عدالت است و از طریق سرنوشت تلخ شخصیت‌ها، خواننده را به تفکر و تأمل درباره ساختارهای طبقاتی و پیامدهای آن‌ها فرا می‌خواند (7). در این رمان به مسائلی اجتماعی؛ نظیر مهاجرت و غربت، مدرنیسم وارداتی، روشنفکری و حزب توده، فقر، نقش و قدرت ارباب‌ها در حکومت، ظلم و فساد حکومت، نقش مذهب در جامعه، تضاد طبقاتی، رابطه‌ی حاکمیت و مردم، روابط قومی و ایلای، رابطه‌ی فرد و جامعه و مسخ‌شدگی انسان در جامعه‌ی درگیر استبداد، گرفتاری جامعه‌ی استبدادزده در دور تسلسل ظلم و رخوت، نقش نهاد خانواده، باورهای عامیانه، اعتیاد و بیکاری، امنیت، قهرمان محوری، تقدیر گرایی و فرهنگ مرد سالار، از طریق شگردهایی هنری - ادبی نظیر استفاده از شخصیت‌ها و مکان‌های تعمیم‌پذیر و نماد گونه، توصیف موقعیت‌ها، دیالوگ‌نویسی، توصیف تیپ و چهره‌ی آدم‌ها، بهره‌گیری از نمادهایی نظیر آب، باد و آتش، توجه به حالات شخصیت‌ها، تشبیه، کنایه، پیشگویی و تکرار، نحوه‌ی مرگ آدم‌ها، تکرار غلبه‌ی شب و سیاهی بر فضای داستان، نام‌گذاری آدم‌ها، وجود پررنگ انسان‌های ناقص و خانواده‌های از هم گسیخته در قصه و... پرداخته شده است. دولت‌آبادی در کلیدر به تشریح و تبیین مسائل اجتماعی و بیان مشکلات طبقات فرودست جامعه عصر خود پرداخته است. کلیدر بازنمایی از زندگی مردم جامعه است که با زبانی عامیانه بیان شده است و مشتمل بر عادات، رفتارها و خلق و خوی کاراکترها می‌باشد. دولت

آبادی سعی کرده است تا اوضاع نابسامان جامعه خویش و ظلم و احجاف‌هایی که بر طبقات ضعیف جامعه روا داشته شده است و تبعات و پیامدهای منفی آن که دامنگیر افراد بی‌شماری از اجتماع می‌شد، بیان نماید. آری نظام نوین بوروکراسی، دست رد به سینه گل محمد می‌زند و نه تنها او را مددی نمی‌رساند، بلکه از او مالیات گوسفندان تلف شده و کشت دیم سوخته درو شده را می‌طلبد و حتی دست تعرض به ناموس او دراز می‌کند. گل محمد که همه امیدهای خود را بر باد رفته می‌بیند، نمی‌تواند این حقارت را تحمل کند. او مأموران وصول مالیات را می‌کشد و رسماً در مقابل دولت، اربابان، مالکان و سردمداران نظام نوین اقتصادی (نظیر آلاچاقی و باقلی‌بندار) قرار می‌گیرد. دولتمردان و مخالفان گل محمد، عرصه را بر او تنگ می‌کنند و در نهایت سه گزینه فراروی او می‌نهند: تسلیم و تمکین، جنگ یا گریز گل محمد گزینه جنگ را برمی‌گزیند و هم‌زمان خود را مرخص می‌کند و همراه ستار، بیگ محمد و خان عمو، آگاهانه به استقبال جنگی می‌رود که مرگ در انتظار اوست. مزدبگیران نظام نوین (نظیر جهن خان و سیدرضا) گل محمدها و زیور را به قتل می‌رسانند، جسد ستار سربریده و زیور را در دشت رها می‌کنند و اجساد گل محمد، بیگ محمد و صبراوخان و سر بریده خان عمو را به شهر می‌آورند و می‌گردانند و پای دروازه شهر به خاک می‌سپارند. اما خون گل محمد و ستار که به نشانه برادری با هم آمیخته شده است، در چشمه جاری می‌شود و مزارع و دشتها و بیابانها را آبیاری و بارور می‌کند. می‌توان گفت کلیدر آینه تمام‌نمای اجتماع روستا و شهر است و تصویری که از زندگی یکجانشینی و رعیتی روستاییان منطقه بازتاب شده است، بعبارتی بیان قسمتی از تاریخ اجتماعی مردمان آن دیار در آن برهه زمانی است. همچنین انعکاس شیوه‌های

خدمت به نظام اربابی و کار و زندگی در محیط روستایی که به کشاورزی و گله‌داری منحصر می‌شود از نمودهای زندگی روستایی در کلیدر است. وجه دیگر داستان، ساختار زندگی شهری است که مکان استقرار ارباب‌ها، نظام حکومتی و سیستم نظامی است. بدین ترتیب ساختار اجتماعی کلیدر را سه ضلع مثلث بیابان، روستا و شهر تشکیل می‌دهد. اربابان و خان‌های روستا از یک طرف با حکومتیان دارای منافع مشترک هستند و از یک سو به دست‌رنج رعیت تکیه دارند، از سوی دیگر کوچ‌نشین‌ها و عشایر نیز در گذران زندگی و حفظ منافع‌شان در برابر حکومت نیازمند خرده قدرت اربابان هستند. می‌توان بیان کرد ساخت طبقاتی داستان را سه ضلع محیطی بیابان، روستا، شهر، سه رأس دامدار، دهقان - کارگر، ارباب - خان تشکیل می‌دهد، و این نشان دهنده جامعه ایرانی در برهه گذار است. گذار از زندگی کوچ‌نشینی به یک‌جانشینی و از وضعیت فئودالی به سرمایه داری. رمان کلیدر، اثری سترگ در ادبیات داستانی ایران است که توانسته با نگاهی جامعه‌شناختی، ساختارهای طبقاتی جامعه ایران را در قالب داستانی حماسی بازتاب دهد. دولت‌آبادی، با شخصیت‌پردازی دقیق، فضا سازی تاریخی و روایتی عمیق، نه تنها تصویری از گذشته، بلکه تحلیلی از سازوکار قدرت و ظلم طبقاتی ارائه کرده است. این رمان، سندی ادبی و اجتماعی است که هنوز نیز برای تحلیل ساختارهای نابرابر جامعه معاصر قابل استفاده است. ادبیات، در این اثر، نقشی افشاگر، آگاهی‌بخش و تحول‌آفرین دارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The novel *Kelidar* by Mahmoud Dowlatabadi stands as a monumental work in contemporary

Persian literature, offering a profound exploration of Iranian society through the lens of class struggle and social injustice. Set

against the backdrop of rural and urban Iran, the novel vividly depicts the lives of the oppressed and the oppressors, weaving a narrative that critiques the entrenched class system. Dowlatabadi's masterpiece is not merely a story but a socio-political commentary, reflecting the harsh realities of a society divided by economic and cultural disparities. The novel's protagonist, Golmohammad, emerges as a symbol of resistance against the exploitative feudal and emerging bourgeois classes, embodying the struggles of the subaltern. Through its intricate characterizations and detailed settings, *Kelidar* exposes the mechanisms of power and oppression, drawing on Marxist theories to highlight the inherent conflicts between landowners and peasants (4). The novel's thematic depth is further enriched by its portrayal of the interplay between tradition and modernity, as the characters navigate a world in transition, where old feudal structures clash with the encroaching forces of capitalism. Dowlatabadi's narrative technique, combining realism with poetic language, elevates the novel beyond a mere social critique, transforming it into a timeless epic that resonates with universal themes of justice and human dignity.

The class system in *Kelidar* is meticulously dissected, revealing the stark divisions between the dominant and subordinate classes. The feudal lords, represented by figures like Alajaghi, wield economic and political power, exploiting the labor of peasants

and shepherds to maintain their privileged status. These characters epitomize the bourgeois class, which, as Marx argues, thrives on the exploitation of the proletariat (4). In contrast, the subaltern classes—comprising peasants, shepherds, and rural workers—are depicted as victims of systemic oppression, their lives marked by poverty, deprivation, and relentless toil. Dowlatabadi's portrayal of these characters is not monolithic; instead, he presents a spectrum of responses to oppression, ranging from passive submission to active rebellion. For instance, Golmohammad's transformation from a humble shepherd to a defiant rebel underscores the potential for class consciousness and resistance. The novel also delves into the cultural dimensions of class inequality, as Bourdieu's theory of cultural capital elucidates how access to education and cultural resources perpetuates social hierarchies (5). Through its nuanced depiction of class dynamics, *Kelidar* challenges the reader to confront the enduring legacies of inequality and the cyclical nature of oppression in societies undergoing rapid change.

The rural-urban dichotomy in *Kelidar* serves as a microcosm of broader societal tensions, illustrating the interdependence and conflicts between different social spheres. The novel's setting oscillates between the pastoral landscapes of the countryside and the oppressive urban centers, each representing distinct facets of the class struggle. The rural environment, with its close-knit communities

and agrarian economy, becomes a site of resistance against the encroaching forces of urbanization and capitalist exploitation. Conversely, the city symbolizes the seat of power, where feudal lords and bourgeois elites consolidate their dominance through alliances with state authorities. Dowlatabadi's depiction of this dichotomy aligns with Lukács's theory of the novel as a reflection of societal structures, where the narrative mirrors the contradictions and conflicts of the historical moment (14). The characters' movements between these spaces—such as Golmohammad's forays into the city—highlight the porous boundaries between rural and urban life, as well as the pervasive influence of class oppression across geographical divides. The novel's intricate world-building thus serves not only as a backdrop but as an active participant in the unfolding drama of social strife.

Dowlatabadi's characterizations in *Kelidar* are deeply rooted in the socio-economic realities of their time, offering a panoramic view of Iranian society during a period of transition. The novel's protagonists, such as Golmohammad and Maral, embody the aspirations and sufferings of their respective classes, their personal fates intertwined with broader historical forces. Golmohammad's rebellion, for instance, is not an isolated act of defiance but a collective struggle against systemic injustice, echoing Marx's vision of proletarian revolution (4). Similarly, Maral's plight as a woman from the subaltern class

underscores the intersection of gender and class oppression, revealing the compounded vulnerabilities faced by marginalized groups. The antagonists, like Alajaghi and Baqoli Bandar, are equally complex, their motivations shaped by the imperatives of maintaining power within a changing social order. Dowlatabadi's attention to dialect and regional speech further enriches the characters, grounding them in their cultural and historical context. This meticulous character construction not only enhances the novel's realism but also reinforces its thematic focus on the human cost of social inequality, as each character becomes a vessel for broader societal critiques.

The narrative structure of *Kelidar* is as expansive as its thematic concerns, spanning ten volumes and encompassing a vast array of subplots and secondary characters. This sprawling format allows Dowlatabadi to explore the multifaceted nature of class struggle, weaving together individual stories into a cohesive tapestry of social critique. The novel's episodic nature mirrors the fragmented lives of its characters, their struggles unfolding in fits and starts against the backdrop of a society in flux. The use of symbolism—such as the recurring motifs of fire, water, and wind—adds a layer of allegorical depth, transforming the novel into a meditation on the cyclical nature of oppression and resistance. Dowlatabadi's prose, characterized by its lyrical intensity and regional authenticity, immerses the reader in the world of *Kelidar*,

making the novel's social critiques all the more palpable. The interplay between form and content in *Kelidar* exemplifies the potential of literature to not only reflect but also interrogate societal norms, offering a space for imagining alternatives to the status quo.

In conclusion, *Kelidar* is a towering achievement in Persian literature, a work that transcends its historical context to speak to universal themes of justice, resistance, and human dignity. Through its unflinching portrayal of class struggle and its richly drawn characters, the novel offers a searing indictment of social inequality, while also celebrating the resilience of the human spirit. Dowlatabadi's masterful storytelling and profound socio-political insights ensure that *Kelidar* remains a relevant and powerful work, capable of inspiring reflection and dialogue across generations. The novel's enduring legacy lies in its ability to bridge the personal and the political, transforming individual stories into a collective narrative of hope and defiance. As both a literary masterpiece and a social document, *Kelidar* continues to resonate, reminding readers of the transformative power of art in the face of injustice.

References

1. Khatami A, Shakeri A. An Archetypal Reading of Maral's Description in the Novel *Kalidar*. *Journal of Literary History*. 2014(73/4).
2. Cheltan AH, Faryad F. *We Are Also a People* (Interview with Mahmoud Dowlatabadi). Tehran: Cheshmeh Publishing - Contemporary Culture; 2001.
3. Baharloo M. *Kalidar: The Story of a Lost Generation*. Tehran: Negah Publishing; 2010.
4. Marx K. *The Communist Manifesto*. London: Penguin Publishing; 1967.
5. Bourdieu P. *Distinction: A Social Critique of the Judgment of Taste*. Paris: Casterman Publishing; 1984.
6. Hyman J. *Literature and Social Criticism*. New York: Oxford University Press; 2010.
7. Shayan M. Critique of Class Systems in Contemporary Persian Literature. *Journal of Literary Studies*. 2019;12(4):75-95.
8. Khazaneh Darloo MA, Hamidoust M. The Space of the Novel 'Prince Ehtejab' from the Perspective of Thematic Criticism. *Adab Pajouhi Journal*. 2013(25):9-31.
9. Rezaei M. Analysis of Dowlatabadi's Writing Style in the Novel *Kalidar*. *Journal of Literary Research*. 2016;12(3):45-68.
10. Sajadi N. Examining the Role of Women in the Novel *Kalidar*. *Quarterly Journal of Literary Criticism*. 2018;9(2):23-40.
11. Ahmadi F. *Representation of Social Classes in Contemporary Iranian Novels: Social Research Center Publishing*; 2021.
12. Tipton FB, Aldrich R. *Economic and Social History of Europe*. Tehran: Scientific and Cultural Publishing; 2006.
13. Coser L. *Life and Thoughts of Great Sociologists*. Tehran: Elm Publishing; 2008.
14. Goldmann L. *Sociology of the Novel*. Tehran: Markaz Publishing; 2003.
15. Aghabakhshi A, Afshari Rad M. *Dictionary of Political Sciences*. Tehran: Chapar Publishing; 2007.
16. Dowlatabadi M. *Kalidar*. Tehran: Cheshmeh Publishing; 1994.
17. Eshaghian J. *Kalidar: A Novel of Epic and Love (Critique and Review of Fiction Literature, Vol. 1)*. Tehran: Gol Azin Publishing; 2007.
18. Shiri G. The Musical Structure of *Kalidar*. *Adab Pajouhi Journal*. 2011(Summer 2011):35-58.
19. Felouza D. *Contemporary Economics*. Tehran: Soroush Publishing; 2005.